مرور

ترجمه‌هایی از ژول ورن

مانی سپهری: ژول ورن نامی است خاطره‌انگیز برای آن‌دسته از ایرانیان کتابخوانی که کودکی و نوجوانی‌شان در دهه ۶۰ گذشته است. در آن دوره آثار ژول ورن در اندازه‌ها و شکل‌های مختلف برای کودکان و نوجوانان منتشر می‌شد و طرفدار هم زیاد داشت. «بیست‌هزار فرسنگ زیر دریا»، «فرزندان کاپیتان گرانت»، «دور دنیا در هشتاد روز»، «جزیره اسرارآمیز»، «پنج هفته در بالن»، «ناخدای بازده‌ساله» و «اشعه سبز» از جمله این آثار بودند. علاوه‌بر این کتاب‌ها و دیگر کتاب‌های ژول ورن، در همان سال‌ها افتخارهایی از آثار او به صورت فیلم و سریال و انیمیشن از تلویزیون پخش می‌شد. اما پیشینه ترجمه ژول ورن به فارسی به زمان‌های بسیار دورتری می‌رسد؛ یعنی به دوره ناصرالدین‌شاه قاجار و آغاز نهضت ترجمه از آثار اروپی و غیراروپایی. درواقع این آوانس‌خان، مقلب به ساعدالسلطنه، بود که نخستین‌بار اثری از ژول ورن را به فارسی ترجمه کرد. این اثر «مینتل استروکوف» بود که یکی از مشهورترین آثار ژول ورن است. یکی از رمان‌های ژول ورن هم توسط محمدحسین فروغی (ذکاءالملک اول) ترجمه شده و این رمان هم یکی از رمان‌های مشهور او یعنی «دور دنیا در هشتاد روز» است که بر اساس آن فیلم و سریال

هم ساخته شده و یک اقتباس انیمیشنی آن هم در اوایل دهه هفتاد از تلویزیون ایران پخش شد. فروغی این رمان را با عنوان «سفر هشتادروزه دور دنیا» ترجمه کرده بود. جالب این‌که ژول ورن در یکی از رمان‌های ایرانی، یعنی «سوقصد به ذات همایونی» رضا حوالیی، نیز حضوری گذرا دارد؛ به این صورت که در جایی از این رمان یکی از شخصیت‌های داستان در بلوار سن‌میشل پاریس ژول ورن را می‌بیند.

ژول ورن نویسنده‌ای است که آثارش نه‌فقط برای نوجوانان که برای مخاطب بزرگسال نیز خواندنی و سرگرم‌کننده است. شاید برخی از پیشگویی‌های او امروزه تحقق یافته و جزئی از واقعیت دنیای جدید شده باشند، اما کشف داستانی آثار او همچنان پارچاست و قدرت او در قصه‌پردازی و خلق حادثه و حادثه و ایجاد تعلیق همچنان می‌تواند خواننده را با خود همراه کند و ایبر را مازادگری و جذابیت همچنان پابدار آثار ژول ورن است.

اخیرا ترجمه‌هایی تازه از چند اثر این نویسنده بزرگ و کلاسیک ژانر علمی - تخیلی در نشر ققنوس به چاپ رسیده است. این آثار عبارتند از «دور دنیا در هشتاد روز» و «سفر به مرکز زمین» به ترجمه فرزانه مهدی، «پنج هفته در بالن» به ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد و «دور ماه» به ترجمه محمد نجابتی. این کتاب‌ها کیوا بخشی از پروژه ترجمه کامل مجموعه آثار ژول ورن هستند. در توضیح پشت جلد کتاب‌ها درباره این پروژه آمده است: «گروه انتشارانی ققنوس، بنا به اهمیت آثار ژول ورن، تصمیم گرفت تسلط کاملی از مجموعه آثار این نویسنده را تهیه، ترجمه و منتشر کند تا همه مخاطبان به صورتی منسجم با نخستین اثر این علمی - تخیلی جهان و پیشگویی‌های علمی این نویسنده بزرگ آشنا شوند. مبنای این تصمیم بر این است که ترجمه‌های جدید گویا متن کامل رمان‌های ژول ورن است. در ترجمه‌های قبلی چاپ شده تاریخ‌زده است. این مجموعه ترجمه‌های تازه رمان‌های ژول ورن است. در توضیح پشت جلد کتاب دارین‌باره آمده است: «این مجموعه ترجمه یک نسخه بزرگسال فرانسوی و بدون هیچ‌گونه تلخیص و تغییری تهیه شده است».

چنان‌که گفته شد «سفر به مرکز زمین» از جمله رمان‌هایی است که تاکنون در این مجموعه ترجمه و منتشر شده است. این رمان نیز جزو آن دسته از آثار ژول ورن است که هم مورد اقتباس سینمایی قرار گرفته و هم از روی آن نسخه‌ای انیمیشنی ساخته شده و این انیمیشن در دهه ۷۰ از تلویزیون ایران هم پخش شده است. آن‌چه در ادامه می‌خوانید قصه‌ای است از این رمان: «قرن‌ها به سرعت می‌گذرند.

رموز هستری می‌شوند! عصر از نردبان تحولات زمین پایین می‌روم. کیاهان نابینیه می‌شوند؛ سنگ‌های گرانیتی خلوص خود را از دست می‌دهند؛ تحت‌اثیر گرمایی بسیار شدید همه‌چیز از حالت جامد به حالت مایع درمی‌آید؛ آب‌ها در سطح زمین جاری‌اند؛ آب‌ها در سطح زمین جاری‌اند؛ بخارها به ابر و بخار می‌شوند؛ بخارات دور زمین را فراهم‌گیرند. و زمین کم‌کم به توده‌ای گاز تبدیل می‌شود. و از شدت حرارت به رنگ سرخ و سفید درمی‌آید. و به درختی و درختنگی خوشید می‌شود! در مرکز آن توده عظیم، که یک‌میلیون و چهارصد هزارمار برزنگر از کره‌ای است که روی آن را به وجود خود آورده، به درون فضای میان‌سیاره‌ای کشیده می‌شود؛ جسم نیز تجزیه و تصعید می‌شود و مانند آبی بسیار نیز با آن بخارات عظیم، که فضاهای شعله‌ور و در به‌پیاست نیز همراه می‌کند، مخلوط می‌شود! عجب رویایی! ما به کجا می‌برد؟ با داستان تب‌آلودم جزئیات عجیب آن را روی کاغذ می‌آورم! بروفسور راهنما، کلک، همه را فراموش کرده‌اند! و هم و خیال ذهنم را در اختیار گرفته است...

عموجان می‌گوید: جهات شده؟

با چشمان کور به او خیره می‌شوم. بدون این‌که ببینمش.

- مراقب باش. اکسل، ممکن است توی دریا بیفتی!

در همان زمان، احساس می‌کنم طناب با دستش محکم‌ما می‌رویم و. اگر درست تخمین زده باشم، به‌زودی به ساحل می‌رسیم.

پس از آن گفتند: برمی‌خیزم. نگاهی به افق می‌اندازم؛ اما خط آب همچنان با خط‌ها یکی است».

عطف

معمای کتابخانه

«دوشنبه کلنل‌کندی بود. بیشتر به خواندن اهدای مکتوب شاهدان درباره دعوایی بین دو راننده تاکسی گذشته بود که یکی از آن‌ها با آسیب مغزی و دست راست شکسته راهی بیمارستان گرفته بودند. اظهارات دیرافتی متعلق به‌بود به‌ژوجی آمریکایی که از دربان هتلشان خواسته بودند برایشان یک تاکسی آبی به مقصد فرودگاه خبر کند؛ دربان که می‌گفت یک‌کسی از راننده‌ان همینکی هتل را خبر کرده است؛ باربر که می‌گفت کاری بجز شغلش انجام نداده و آن هم گذاشتن چمدان آمریکایی‌ها در تاکسی‌ان را شامل می‌شده که به لنگرگاه آمده بوده است؛ و دو راننده تاکسی‌ان که یکی از آن‌ها در بیمارستان سوال‌وجواب شده بود». این شروع رمان «کمیسر برونی یاد می‌کیرد» هیچ کتابی را از روی حد قضاوت نکنه» است. رمانی در ژانر پلیسی- جنایی نوشته دونا لئون که مدتی پیش با ترجمه سیا هاشمی‌نسب توسط نشر چترنگ منتشر شد. دونا لئون، از نویسندگان معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۴۲ متولد شده است. او با مجموعه‌ای از رمان‌هایی جنایی که همگی در ونیز یا در حوالی آن رخ می‌دهند شناخته می‌شود. رمان‌هایی که قهرمان آن‌ها گاراکا است مشهور ایتالیایی کمیسر برونی، است. دونا لئون تمام رمان‌هایش را به زبان انگلیسی نوشته و اگرچه تاکنون آثارش به زبان‌های متعددی ترجمه شده‌اند اما عجیب اینکه خود او اجازه ترجمه رمان‌هایش به زبان ایتالیایی را نداده است. دونا لئون به‌واسطه نوشتن داستان‌های کمیسر برونی، به یکی از جنایی‌نویسان مشهور معاصر بدل شده و تایمز او را یکی از پنجاه جنایی‌نویس برتر دنیا دانسته است. دونا لئون محیط ونیز را برای نوشتن مجموعه‌ای از رمان‌های جنایی جنایی بی‌نظیر محیط ونیز را می‌داند و حدود سه دهه در آن شهر زندگی کرده است. او سال‌ها پیش از این، در کشورهای مختلفی مثل سوئد، غرستان، ایران و چین به تدریس زبان انگلیسی می‌پرداخت و وقتی هم که به ایتالیا رفت، در دانشگاه‌های مختلف ایتالیا ادبیات انگلیسی تدریس کرد. رمان کمیسر، ترجمه‌ای می‌دهد به جای ساختن بی‌رنگ‌های که مو لای درزشان نمی‌رود؛ داستان‌هایش را همگام با پیش‌پردنشان بسازد. می‌آیکه وقتی شروعشان می‌کند، بداند به کجا تمام می‌شود. اگر کسی در جایی از داستان در می‌زند، از هم بدانازه خواننده‌اش مستانی اند بداند که داستان درب کیست. در داستان‌های لون جزیز زیادی تاکنون دیده نمی‌شود. تا وقتی که بروتنی برسد، صحنه جرم به نوارهای زردرنگ محدود شده است. کمیسر بروتنی، قهرمان رمان‌های دونا لئون، پلیسی و دنابیده و فراموش‌کردنی، زمین کم‌کم به توده‌ای گاز تبدیل می‌شود. و از شدت حرارت به رنگ سرخ و سفید درمی‌آید. و به درختی و درختنگی خوشید می‌شود! در مرکز آن توده عظیم، که یک‌میلیون و چهارصد هزارمار برزنگر از کره‌ای است که روی آن را به وجود خود آورده، به درون فضای میان‌سیاره‌ای کشیده می‌شود؛ جسم نیز تجزیه و تصعید می‌شود و مانند آبی بسیار نیز با آن بخارات عظیم، که فضاهای شعله‌ور در و در به‌پیاست نیز همراه می‌کند، مخلوط می‌شود! عجب رویایی! ما به کجا می‌برد؟ با داستان تب‌آلودم جزئیات عجیب آن را روی کاغذ می‌آورم! بروفسور راهنما، کلک، همه را فراموش کرده‌اند! و هم و خیال ذهنم را در اختیار گرفته است...

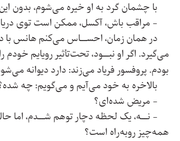

ازروی جلد

دونا لئون

ترجمه سیا هاشمی‌نسب

نشر چترنگ

گفت‌وگو با محمدرضا خاکی به مناسبت انتشار ترجمه‌های تازه‌اش

عبور از جهان کافکایی

روژووچ، کانتور و تئاتر مرگ

عکس: روزبه رستمی

پیام حیدرقزوینی

نمایشنامه‌هایی از تادئوش روژووچ و تادئوش کانتور نازه‌ترین ترجمه‌های محمدرضا خاکی هستند که اخیرا به چاپ رسیده‌اند. با نگاهی به ترجمه‌های خاکی در یک دهه اخیر، می‌توان گفت که او علاقه‌ای خاص به ادبیات نمایشی و تئاتر معاصر لهستان دارد و در این سال‌ها آثار مهمی از روژووچ، مروژک و کانتور توسط او ترجمه شده‌اند. خاکی که پیش‌تر تعدادی از نمایشنامه‌های مشهور روژووچ مثل «دام» و «فهرست» را ترجمه کرده بود، اخیرا دو نمایشنامه دیگر از او را هم به فارسی برگردانده است: «بیرزن کرچ» در نشر ماناباخو و «خروج از هزمند گرسنگی» در نشر روژبان. در «بیرزن کرچ» با تصویری استعاری از جهان معاصر مواجه می‌شویم؛ در کان این نمایش که تمثیلی از جهان است، همه فضاهای موجود به‌وسیله زباله تسخیر شده‌اند. «خروج از هزمند گرسنگی» نمایشنامه‌ای است که روژووچ آن را بر اساس داستان کوتاه «هزمند گرسنگی» کافکا نوشته و می‌توان آن را نشانه‌ای از پایان یک دوران یا به عبارتی پایان هزمند گرسنگی دانست. روژووچ همواره با دغدغه کافکا روبرو بوده و در نمایشنامه «دام» نیز روایتی از زندگی کافکا به دست داده است. «آه، شب شیرین» اولین ترجمه خاکی از تادئوش کانتور است. کانتور یکی از مهم‌ترین کارگردان و نظریه‌پردازان قرن‌بیستمی تئاتر لهستان و اروپا به‌شمار می‌رود و «آه، شب شیرین» درواقع شعر-تئاتری است که در سال ۱۹۹۰ در اوینیون فرانسه اجرا شد و این کتاب ترسیم‌کننده روند شکل‌گیری این اجرا است. به مناسبت انتشار این سه کتاب، با محمدرضا خاکی درباره روژووچ، کانتور و به‌طورکلی ادبیات نمایشی لهستان گفت‌وگو کرده‌ایم. دکتر محمدرضا خاکی عضو هیئت علمی گروه کارگردانی دانشگاه تربیت‌مدرس است و تاکنون آثار متعددی از نمایشنامه‌نویسان معاصر اروپایی را ترجمه و منتشر شده‌اند.

★ تازه‌ترین ترجمه‌های شما آثاری از دو چهره شاخص ادبیات نمایشی و تئاتر لهستان یعنی تادئوش روژووچ و تادئوش کانتور است. پیش‌تر هم آثار دیگری از نمایشنامه‌نویسان لهستانی ترجمه کرده بودید و به‌نظر می‌رسد به ادبیات نمایشی لهستان به‌طورکلی، و آثار روژووچ به‌طور خاص، علاقه زیادی دارید و در این سال‌ها بیش‌تر بر ترجمه ادبیات نمایشی لهستان متمرکز بوده‌اید. دلیل علاقه شما به نویسندگان لهستانی چیست؟

همین‌طور است. نه‌زایزده سالی می‌شود که به‌صورت منظم به ترجمه نمایشنامه می‌پردازم و در این میان به ادبیات نمایشی معاصر لهستان علاقه خاصی پیدا کرده‌ام. البته این علاقه‌ای دیرینه است. از دهه‌ای است آثار روژووچ و کانتور و چندتن دیگر از چهره‌های تئاتر معاصر لهستان آشنا شوم. با آثار اسلاومیر مروژک آشنا شده بودم. درواقع نمایشنامه‌هایی از اسلاومیر مروژک مثل «سپاه‌پیزر»، «کارول» و «بر پهنه اقیانوس»... جزو اولین نمایشنامه‌هایی بود که در نوجوانی‌ام خواندم و از همان دوران این علاقه شخصی در من شکل گرفت. در دهه‌های چهل و پنجاه، نمایشنامه‌های متعددی از نمایشنامه‌نویسان مختلف به صحنه تئاتر لهستان راه پیدا کرده بود. من هم به تئاتر و ادبیات نمایشی لهستان به همان سال‌ها برمی‌گردد و با خواندن این ترجمه‌ها شکل گرفت.

★ اما آنچه به‌طور خاص برایم جالب بود و توجه مرا به نمایشنامه‌های روژووچ جلب می‌کرد، خیلی استعاری بودن آثار او و مخصوصا جنبه‌های سمبولیک نمایشنامه‌هایش بود؛ اینکه لزوما از قواعد تئاتر رئالیستی تبعیت نمی‌کرد. پرسش جالبی داشت. در سال‌های نوجوانی‌ام با آنکه اطلاع دقیقی از تئاتر و ادبیات نمایشی لهستان نداشتم، اما جهان خیالی‌اش برایم بسیار جذاب بود. بعدها، وقتی به دانشگاه وارد شدم و تئاتر به رشته تحصیلی‌ام تبدیل شد، به صورت جدی‌تری به خواندن نمایشنامه پرداختم. دوران دانشجویی و حضور در کلاس استادانی تئاترشناس و همدرس، تاثیر بسیاری بر من گذاشت. علاقه خاص من به تئاتر و آثار مروژک از همان سال‌ها جدی‌تر شد. در نمایشنامه‌هایش اجرای شبکف‌انگیز یا عجیب (Estrange) وجود داشت و این چیزی که از دلایل جذابیت آثار مروژک و ادبیات نمایشی لهستان برای من بود. اولین کاری که ترجمه و اجرا کردم نمایشنامه «پرژه» مروژک بود. نمایشنامه‌ای تمثیلی و سیاسی- اجتماعی که لهستانی را تمایش می‌دهد که در آن، قصاب‌ها رئیس و حاکم می‌توان گفت همگی دارای خط‌های سیاسی گذشته ممنوع حزب رژ. در قدر و در عین‌حال نزاری‌ای پایان این اثر واقعا درخشان است. آثار نمایشنامه‌نویسان لهستانی جنبه‌های مختلفی دارند و مثلا در برک این نمایشی که همر عضر نثر را می‌بینیم و هم فضای تلخ و تیره را. شاید این یکی از جاذبه‌های این آثار باشد.

راستش من روژووچ را از قبل نمی‌شناختم، در سیر مطالعاتم یکباره به قدر نمایشنامه مجموعه‌ای از نمایشنامه‌های او برخوردم. مطالعه آثارش همان جاذبه‌ها و شگفتی آثار مروژک را برایم تداعی کرد؛ شاید هم بیشتر از آن. دوستدار اشعار و نمایشنامه‌هایش شدم. روژووچ نمایشنامه‌های زیادی نوشته و من چند سالی می‌شود که تعدادی از مهم‌ترین نمایشنامه‌هایش را به فارسی ترجمه کردم‌ام. البته یکی از آثار او با نام «بیرمرد مضحک» در دهه نبخاه ترجمه آریی اولیسیان و صدرالدین زاهد ترجمه و اجرا شده بود. به همین دلیل فکر کردم ضرورتی ندارد این نمایشنامه را دوباره ترجمه کنم. چون ترجمه فارس‌اش را خودتان‌م و تجدید هم نبود. اما امروز این ترجمه در دسترس نیست و پیش از انقلاب هم در نسخه‌های معدودی به چاپ رسیده بود. به این خاطر شاید در آینده «بیرمرد مضحک» را هم ترجمه کنم. روژووچ

بیرزن کرچ

تادئوش روژووچ

ترجمه محمدرضا خاکی

نشر ماناباخو

خروج از هزمند گرسنگی

تادئوش روژووچ

ترجمه محمدرضا خاکی

نشر روژبان

آه، شب شیرین

تادئوش کانتور

ترجمه محمدرضا خاکی

نشر روژبان

روژووچ می‌گوید کافکا تقلیدناپذیر است و اساسا نمایشنامه‌اش می‌خواهد جهانی کافکایی خلق کند. اسم این نمایشنامه‌اش هم «خروج از هزمند گرسنگی» است. شاید روژووچ به فکر یک راه خروج بود برای اینکه بگوید چگونه می‌شود از جهان کافکایی گریز و خارج شد. آیا اصلا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟

انسان‌های بسیاری هستند که کوشیده‌اند از جهان کافکایی و بی‌انتهایی و کرکنی در حال مرگ، گسلط شوند؛ بی‌دریچه و بی‌حریم سرمایه‌داری که هیچ‌گونه بخشش و ترحمی در آن وجود ندارد و روزبه‌روز هم فریزتر می‌شود و اتحاد سرمایه‌داری جهانی، تصویر مبهم و تاریکی را بیش روی ما گذاشته است. روژووچ در «بیرزن کرچ» بدون هیچ‌گونه شعار دادنی به طرح مسایل جدی جهان و صورت خفه محیط زیست در دنیای امروز پرداخته است.

★ به جزنویسکو که به آن اشاره شد، روژووچ چقدر از دیگر چهره‌های جریان تئاتر اسبود تاثیر گرفته است؟

او قطعا از تئاتر بکت، یونسکو، آرابال و ژان ژنه و خودش می‌شناخته و احتمالا از آنها تاثیر هم گرفته است. اما یک نکته را نباید فراموش کنیم؛ در لهستان میراثی از تئاتر مدرن وجود دارد که به ویتکیویچ برمی‌گردد. نویسنده‌ای که آثارش تا بعد از جنگ دوم جهانی حتی در لهستان هم ناشناخته باقی ماند و هنوز هیچ اثری از او به فارسی ترجمه نشده است. عقبه بخش زیادی از ادبیات نمایشی و تئاتر معاصر لهستان به آثار ویتکیویچ برمی‌گردد. می‌توان گفت که بزرگترین نویسنده و نظریه‌پرداز تئاتر لهستان و حتی الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان لهستان و اروپای مرکزی.

★ در «خروج از هزمند گرسنگی»، روژووچ بازهم به سراغ کافکا رفته است. در نمایشنامه «دام» نیز او به زندگی کافکا پرداخته بود. به‌نظر می‌رسد که کافکا نویسنده‌ای است که روژووچ بیشترین درگیری را با او داشته است. این طور نیست؟

بله. کافکا نقطه مرکزی داستان‌نویسی مدرن اروپا است. ایدهها، سبک روایت، و نوع نگاه کافکا، نویسندگان زیادی را تحت‌تاثیر قرار داده است. روژووچ در «خروج از هزمند گرسنگی» گفته که سال‌ها درگیر کشف و شناخت آثار کافکا بوده و از این‌رو می‌توان او را کافکاشناسی صاحب‌نام و کهنه‌کار دانست. روژووچ از استعاره‌ای درباره نمایش شده است برای دیگران؛ دیگرانی که می‌خواهند از قبال او منویات و امیال خودشان را برآورده کنند. در آغاز نمایشنامه، یکی از پرسوناژها از «قهرمان گرسنگی» می‌پرسد شما برای چه غذا نمی‌خورید؟ و او پاسخ می‌دهد این‌حال می‌بینیم که او در نمایشنامه «دام» مستقیما به کافکا اشاره دارد. روژووچ در نمایشنامه «دام» با ارایه‌ی دراماتیک از زندگی یکی از بزرگترین نویسندگان قرن بیستم که هرروز بیشتر در شکمبارگی و لوخ خوردن غرق می‌شود و از این منظر، استعاره خودش، استعاره جیر اهمیتی است. به‌عبارتی خنرهای کافکایی که روژووچ در حال سلبی‌سازی آن‌ها واقعی سرراوارده‌اند که در حال سلبی‌سازی‌اش هستند. آنچه‌ایی که جهان را بر از زباله کرده‌اند و انبار هیچ نوع رهایی از دستشان هم وجود ندارد.

★ به این اعتبار در «خروج از هزمند گرسنگی» نقدی جدی به جهان سرمایه‌داری دیده می‌شود. این نقد انتقاد از وضعیت جهان معاصر به فقط در آثار روژووچ بلکه در کار سایری از نمایشنامه‌نویسان برجسته است. لهستان کشوری است در اروپای مرکزی و مرزوک. و همگی با اختلافی چندساله به یک نسل تعلق دارند. همه اینها استقلال لهستان را در کودکی‌اش دیده‌اند. و بعد در بزرگسالی دوباره با اشغال کشورشان مواجه شده‌اند و سپس خشونت‌های جنگ را تجربه کرده‌اند. آنها لهستانی را تجربه کرده‌اند که بزرگترین سیستم نابودکردن نسل‌ها یعنی کوره‌های آدم‌سوزی از آنجا سازمانده می‌شد. در این نظر مسئله اساسی‌تری از نقد سرمایه‌داری در آثار آنها وجود دارد که انسان‌ها را به‌مثابه موجودات خلط حزیم «آزادی» دانست. تجربه آثار روژووچ یک مسئله حیاتی و همیشگی برای همه این نویسندگان بوده است. آنها در تمام عمرشان تلاش کرده‌اند که از حق آزادی پاسداری کنند. قبل‌تر این نویسندگان در جنگ بود؛ نوجوانی‌شان با امیدواری سپری‌شدن زندگی از ترس و آزوی حیاتی طبع یادبار. در نوعی گیجی بین دو جنگ‌جهانی سپری شد. آنها می‌خواستند در جلوی زندگی کنند اما دوباره با جنگی مواجه شدند و وحشت‌زده شدند. بنابراین نقد جامعه سرمایه‌داری و توجه به آن تنها یکی از وجوه آثار نویسندگانی مثل روژووچ است. اما آزادی موضوعی است که در آثار بسیاری از نویسندگان، شاعران و هنرمندان معاصر لهستان دیده می‌شود.

★ شما به جز نمایشنامه روژووچ داستان کافکا را هم به فارسی ترجمه کرده‌اید. چرا با وجود این‌که این داستان بیش‌تر از آثار روژووچ به فارسی ترجمه شده است، اما آثار دیگر کافکا تقلیدناپذیر است و به او علاقه‌ای ندارید؟

کانتور چهره خیلی خاصی در تئاتر لهستان است. اصولا او به عنوان نمایشنامه‌نویس شناخته نمی‌شود و خود او هم چنین نداشته است. کانتور از دهه‌ها پیش برای بخشی از جامعه ایران چهره شناخته‌شده‌ای بوده است. در سال‌های پیش از انقلاب دو اثر برجسته او در جشن هنر شیراز اجرا و معرفی شدند؛ یکی «ملوس‌ها و نسناس‌ها» و دیگری «کلاس مرده» که مخصوصا این دومی شهرتی جهانی پیدا کرد. من آن زمان دانشجوی تئاتر بودم و این شانس را داشتم که این دو اجرای کانتور و کروهش را ببینم. یکی از علت‌های کانتور این بود که همیشه خودش به عنوان بخشی از فضای نمایش، بر روی صحنه حضور داشت و از این‌نظر حضور شگفت‌انگیز او بر صحنه جذابیت زیادی داشت. هنگام اجرا او در کوشه‌ای می‌ایستاد و در حال تماشای نمایش یکدفعه اشاره‌ای به یکی از بازیگران می‌کرد تا مثلا تغییراتی در بازی و اجرا صورت گیرد. این شیوه‌ای است که بسیاری از آن با عنوان رهبر ارکستر یاد می‌کردند. در ایران هم چون ما در سنت نمایش‌مان دستمان‌ه در تعزیه، شبیه‌گردان را داشتیم. یادم هست که بعضی‌ها در نقش‌ها در نقش‌ها در نمایش‌های ایرانی، مثلا در تعزیه‌ها، شبیه‌گردان را داشتیم. یادم هست که بعضی